

فیکورالکونزاکاروونالینتاتولنگه گاراشزیرایمصدق بخوانید

اگر در مطالب ضدونقیضی دیده شود چون
از اخبار تاریخی متعدد گرفته شده - پوزشمندم
در سال 162 هجری قمری جوانی از نژاد اصیل
ایرانی از نوه دختری ابومسلم خراسانی در منطقه
قرع داغ تبریز زندگی میکرد پدرش از سرکردگان
جاویدانیان بنام پوران زره پوش که در جوانی به
شغل تجارت روغن بین بغداد و آذربایجان اشتغال
داشت بغداد به معرفی یکی از تجار بادختر فاطمه
مطهری ازدواج کرد مطهری پسر ابومسلم است باید
بگویم آن زمان که حکومت در دست بنی عباس بود
بقرطالی ایرانی عمید خطایب خلیفه (عمر به والی مدائن
نوشته بود هر ایرانی قدش از یک
مآتم درین بندتار شد که از حوصله گرمطلب ز خارج خواست

ایرانی هارا تا میتوانستند ذلیل می شمردند و کارهای
بزرگ را به اعراب میدادند تا زمان مامون الرشید
در زمان مامون چون مادر مامون ایرانی بود و مادرش

در کودکی او داستانهای ازایران گفته بود مامون
مقداری به ایرانیان حرمت مینهاد والا از غصب
خلافت بعد از رسول ص حاکمان ایرانیان را با دید
دشمن مینگرستند بخاطر اینکه ایرانیان
والفعلی بنو عبود بنو بهمنیم دلیل خلیفای ایران بدش
میامد تا اینکه برامکه به دربار راه یافتند و بعد
پدر بابک خرمدین چون سواد داشت و مرد سیاسی
ایرون قورگنیکه و جاور دنیگفتند که جاور بدین طالب
جداگانه فصل میخواهد اما نظر ما مقداری از بابک
گفتن است در خرید روغن به لشگرش حضور داشت
باپوران آشنا شد که از او خواست به لشگری به
پیوندد و او هم قبول کرد رفت عوائل را به آذربایجان
آورد
پواتیکون و بعد از آن بارکاتکون و شوشتر را گرفتند روزی
در جنگی خسته بودند داشت مسکر میخورد زنی
از زنان رقا ص آنوقت که نام پوران را شنیده بود
با خواهش از پوران خواست با وی آمیزش کند و او هم
قبول کرد تا زنان رهگذر دیدند و به جاویدان گزارش
دادند چون زن شوهر نداشت چیزی نگفتند اما زن
پوران قسم خورد تا چهل روز با پوران همبستر نشود

روزیکه پدربابک آموزش رزمی میداد از گوشه ای تیری پرتاب و کشته شد و معلوم نشد ضارب چه کسی بوده بهر حال بابک یتیم شد پس از چندی جاویدان که فرزندداشت بابک را به فرزندى قبول کرد و چون بابک از کودکی دارای نبوغ فوق العاده بود جاویدان کارهای مالی را به اوسپرد رفته رفته بابک در بین مردم آن سامان اسم و رسمی پیدا کرد و از بس جوان معاشر بود همه دوشتش میداشتند بابک دیگر کارها را بدست گرفته بود جاویدان به سپاهیان فرمود درس رزمی به اودادند بطوریکه در آن دوره کسی نبود بتواند بابک دست و پنجه نرم کند میگویند روزی شرط بندی شد بابک 7 تیر را بهم پیوسته کرد و در آن نمایش خان مغان حضور داشت

گفته قرقی است بابک (دانش که نرود مثل بابک) قره قرقی
را سوار میشد تا جولان دهد همه زنو مرد به
تماشایش میایستادند

در تافضل که مالیات مامور از بغداد به آذربایجان
شد و پس از دیدار از دیات وارد منطقه جاویدان
شد یک از اعراب مالیاتی شبی به زن
روستائی تجاوز کرد کار معلوم شد جاویدان

بخاطر صلاح کار چیزی نگفت اما بابک شبانه رفت سر وقتش و سراور ابرید برد به رئیس مالیات اندخت رئیس مالیات به جاویدان گفت باید این جوان قصاص اسلامی شود بابک که یک جوان درس خوانده و روشن و وطن دوست بود گفت اسلام شما بدردمان میخورد ما برای خود اسلام داریم بینشان درگیری شروع شد دوستان بابک همه ماموران را کشتند و هر چه گرفته بودند مصادره کردند و یکی را گذاشتند تا به بغداد خبر برده که آنطور شد تا مامور باز مانده در بغداد گذارش به خلیفه داد او آخر هارون بود هارون آدم فرستاد تا بابک و چند نفر فقایش را به بغداد مانند اسرا بفرستند والی تبریز به قره داغ رفت با جاویدان در این باره صحبت کند کار بجائی نرسید والی برگشت به بغداد کس فرستاد سه ماه طول کشید از بغداد جواب آید چند روز بعد از این واقعه جاویدان از دنیا رفت زن جاویدان با بابک صحبت و قرار شد او را در جای

جاویدان به رهبری بگزارند فردای همان
روز زن جاویدان دستورداد در جنگل
مشومجلسی آراستند به احسان جاویدان
طبخ غذاشد همگی از بزرگ و کوچک متنعم
شدند در آخر زن جاویدان سخنرانی کرد گفت
مراچطور میباید گفتند امین و درست کار گفت
وقتی دیشب جاویدان داشت میمرد بمن گفت
روح من در بابک حلول خواهد کرد به
طرفداران من بگوبابابک بیعت کنند و چنان
شد سه روز بعد بابک به ثواب رهبریش
مجلسی آراست دلوهای شراب را پر کرده
همه نوشیدند بعد سخنرانی کرد گفت یاران
اکنون که جاویدان بین مانیست ماباید حکومت
قبایل خود را تجدید قوانین کنیم اول باید آماده
باشیم که ماموران نظمیه خلیفه به طلب
ما خواهد آمد ما از امروز خودمان بخودمان
حکومت خواهیم کرد باین جام شراب
زنجیر بیعت اعراب را از گردنمان باز خواهیم
کورا کشیدین نهضت شروع شد

چندروز بعد از بغداد به خونخواهی کشته شدگان مالیاتی 5000 هزار نفر قشون آمد تابابک و دیگر قاتلین را ببرند آنها تا از راه نرسیده بابکیان سر راه گرفته همه را قتل عام کردند **محترم اگر بعضی واژه هارا نامانوس یافتید عین تاریخ آن مطالب را نوشتم تا از آنجائی که بابک یک شاه صیقل زاده بود از طرف مادریه ابومسلم خراسانی از طرف پدریّه مزدک میرسید خونیکه در شریان داشت با و اجازه نمیداد راحت طلبی در جای جاویدان رابه حق طلبی ترجیح دهد انسان آفریده شده برای محبت وقتی کسی این محبت را از بین میبرد باید مقابله کند خلفای اموی و عباسی پس از غصب خلافت عمرو شیخین فقط نام اسلام بخود داشتند والا با سلاطین روم و توران و ایران برابری میکردند اکنونکه ایران سقوط کرده و کتابها سوزانده شده دیگر کسی نیست که از خود کامکی حاکمان**

ظلم انتقاد کند لذابایک خونیکه دررگها داشت
قیام رابه خفتن ترجیح داد

دیگرکاریکه بایک کرده قبایلیکه قبلا
باهمدیگراختلافداشتند آن اختلافات
رابرطرف کرد68 قبیله رازرودارس
تامغان وزنجان بدورخودجمع کرد مجلس
آشتی کنان گذاشت وازعلمای باسواد
خواست یک قانون نامه بنویسند نظرات
خودرامکتوب به بابیک بدهند تا به بررسی
گذارد قرارشداگرکسی ازاعراب خلیفه
ازمرزسلطانیه امروزبه این طرف
آذربایجان بگذاردکشته شود وهمان
کارراکردند ترس ووحشت بابکی همه
اعراب راگرفته بود دیگرخلیفه
بخوداجازه نمیداد به طرف آذربایجان
کسیس رابفرستد چون خرمدینیان همه

دولیان راکشته وپارانده بودند
دیگر آذربایجان از استار اوزنجان وارس
در دست حکومت خرمیان بود لذا چون
حکومت سرگرفت لازم شد یک قانون
نامه داشته باشند

من مقداری قانون نامه بابکی
را از نویسندگان باکوی آذربایجان امثال
بختیاروهاب اوغلو- ایلدریم باباکشی -
واز ترکیه ادهم چاغلایان - الله
شکر دمیراستفاده کردم به قرار زیر است
قانون نامه در 18 اصل در حضور همه
رؤسای قبایل وعالمان زرتشتی ومزدکی
نوشته شد اول قبل از همه دین مادین
اسماعیل ابن جعفر بن محمد الصادق است
این به اصول قانون مربوط نیست
چراکه هرکس از ما قانون را امضا کرد باید
عمل کند بنابراین دین هرکس برای

خوداست لذارقانون نامه دین رالحاظ
نکردیم

دین رسمی زرتشتی ومزدکی درخصوص
درعموم روش امیرالمونین عی ع
واسماعیل ابن جعفرصادق است ودرفش
علامت بوزقوردرخواهدداشت - علامت
پرچم گرگ قهوه ای - خواهدشد وکل
رنگ درفش سبزوسرخ است سبزعلامت
خرمدینی وسرخ علامت مازیارسرخ
جامه گان

اصل 1 دایره حکومت ازارس تامغان
وقفقازوازرنجان تا مرزتوران
ازاستاراتادریای خضروقزوبین ومازندران
وحاکم شورائی ازرؤسای قبایل
ودرآخرمذاکره بادول غیربایاک باشد
اصل 2 اعتقادبخداوند بدرون هرشخص
مربوط است - کسی کسی رابخاطر معتقد

بدین غیر از مسلمان نباید متعرض شود - ما
به اسلامیکه بعد از پیغمبر است قبول نداریم
اماراهیکه علی ابن ابیطالب ع رفته دین
ماست و امام اسماعیل ابن جعفر ابن
محمد صادق مهدی امت که روزی
ظهور خواهد کرد - معابد هر دین باید توسط
مرکز عمارت و بتوسط طرفداران ادیان خود
اداره میشود و حاکم کاربکار دینی ندارد درآمد
و خرج هر معبد مربوط به بزرگان آن دین است
و مراسمات مذهبی هر کس آزاد اما درعلن
دین همان است که دربالا گفته شد
اصل 3 حکومت خرمدینی در 18 اصل
قانون دیوانی دارد که با شرکت تمام
قبایل پوروگرام شد و مکتوب است
و هر اصل 18 حاشیه دارد که حاشیه ها
اصل را تکمیل میکند و نهان دین آنست
بشری از دست بشری آزار نیند و ولایت
خرم دین و احمریان به 18 ولایت تقسیم

است که هرولایت رایک والی گردش
میده ودرهرشش ماه شمسی والیان
درمرکزجمع وکرده های خودرا بعرض
همگان میرساند

اصل 4 خلق باید دارای علوم باشند
وبرای یاددادن علم به مردم درهرولایت
یک مکتب خانه دایرشود ووالی ازعلما
دعوت تاکودکان را مکتوبا خواندن
ونوشتن یادبدهند ودرهرجا مکتب مجانی
وحقوق عالم را ومعلم را والی میدهد -
بعد ازولایتها درهردیات وقرا باید مکتب
دایرشود وکدخدایان وظیفه دارند همه
رابه مکتب ترغیب کنند وهرکس مال
ندراد که متب رود باید مدیران دیات
وولات فراهم کنند تاکسی بهانه علم
آموختن نداشته باشد

اصل 5 - کشاورزان باید عشرنفع خدرا-

10 درصد - بعنوان مازاد مال برای تهیه
جیوش وسایرمخارج ولایتی را
در سرخرمن که به مامور عشرات بدهند
واوهم بلا درنگ به دارالحکومه که
در قره دغ است ارسال کند - پیشه وران
وتجاریباید از مازاد ثمانیه پرداخت کنند -
صنعتگران هم ثمانیه بدهند - که عبارت
از هشت به یک - اگر صنعتگری در سال
20 نفر اصنعت آموزد از دادن خراج
معاف است و این اصل 12 حاشیه دارد
اصل 6 باید در هر ولایت وقصبات وقرات
دیوانخانه برای رسیدگی به تظلمان
مردم ایجاد شود در بلاد بزرگ 5 نفر در دیات
سه نفر قاضی برای قضاوت در دیوانخانه
متمركز باشد و اجرومزد قضات توسط
کدخدایان والیان از شاکیان که به حق
رسیده اند داده شود و در سرخرمن

از طرف مرکز بهر کدام از قضاات در بلاد
کبیر 50 من در قرات 10 من گندم یا
سایر حبوب محلی داده شود
اگر هر کدام از قضاات تعدی حقوق کند
خود اموال قصوری را پرداخت
وسایر جرائم جوابگو باشد اگر حقی
راضایع کند ورشوه بگیرد وثابت شود
اعدام میشود در موردی نفی
بلد خواهد شد

لازم است از طرف والیان 3 شخص به
عنوان چشم و گوش باشد حتی آن سه
نفر هم دیگر را نشناسند تا مخفیانه موظب
عمال باشند اگر هر کدام از آن سه
نفر اغفال شوند و دروغ راپورت دهند نفی
بلد خواهند شد در موردی کشته خواهند
شد

اصل 7 هر زن و مرد در حضور سه

نفر عادل اقرار به ازدواج کنند وزن بگوید
من خودم رابه این مرد بانامش
همسر کردم با شروطیکه قبلا کردهایم
ومرد بلا فاصله بگوید قبول کردم نکاح
تو هیچکس حق ندارد آنها را
ازهمدیگرمتفرق نمایند - اگر مردی به
زنی بناحق تهمت بی ناموسی زند نفی
بلدمیشود واگردر حال زنا باشند وهرکدام
مجرد باشند حرجی نیست اگر هرکدام
صاحب همسر باشند وهمسره
از نظر جسمانی سالم باشد وزنا باموافقت
هر دو باشد مرد نفی بلد میشود اگر مردی
زنی راباتوسل به زور بزنا بگیرد وزن
دارای شوهر باشد مرد زانی کشته میشود
وبعد این اصل 10 حاشیه دارد
اصل 8 اگر کسی به خرمیان خیانت

کند تاب دست دشمن افتد خانه اش
ویران و خودش در اب غرق میشود
اگر کسی در ولایت ما راهزنی کند
ومزاحم کاروانیان کند بادست همان
زحمت دیده مجازات میشود
اگر کسی خمر بخورد و ایجاد زحمت
نکند حرجی نیست اما مزاحمت کند
باید جوابگو باشد آواز طبل و دهل
ونوازندگی نباید مزاحم عموم شود
هر کس در خانه خود آزاد است
اگر کسی به عمل لواط دست بزند
فاعل نفی بلد و مفعول
باشمشیر در ملاء عام کشته میشود
اگر فعل لواط اختیاری باشد فاعل
را حرجی نیست مفعول کشته میشود

اما اگر فاعل باتوسل به رعب
ووحشت وزور از کسی لواط بگیرد
مفعول ازاد اما فاعل کشته میشود
این اصل 24 حاشیه دارد

اصل 9 قبایل همیشه در عهد و پیمان
برقرارند اگر قبیلہ ای از معاہدہ
سرباززند بتوسط ہمہ قبایل تنبیہ
یا جنگ خواہد شد - اختیار ہر قبیلہ
بعہدہ رئیس ہر قبیلہ است اما در کل
بابک ہمہ اوراد ر عہدہ دارد ورؤسای
قبایل حق سرپسچی از بابک راندارند
فقط میتوانند مشاورہ کنند اگر از بابک
کارناشاہیست عمومی سرزند قضات
میتوانند اورا مؤاخذہ کنند وغرامت
بگیرند بہ نفع خزانہ پس از سقوط
اعراب و ازین رفتن خلفا مقرر حکومت
آذربایجان یا سبہان خواہد بود
ہر شخص مردم باید آزادانہ نسبت بہ

عقل خود حرکت کند به شرطیکه
ایجاد زحمت دیگران نباشد زن بامرد
در هر حال فرق ندارد حتی در ارثیه -
حتی زنی از شوهر سرپیچی کند دماه
در خانه خود توسط مامورین محبوس
خواهد شد مردی زنش را بدون جهت
کتک زند باید مقدار 5 من گندم خوب
به زن غرامت دهد و یا وجه نقد گندم
را که دیوان حکم خواهد کرد این اصل
در 18 حاشیه و 24 دوره - یعنی
تبصره در تبصره هر -

اصل 10 -- کلیه اصول در 5 سال
بازبینی خواهد شد و آینده تکلیف قانون
رامعین میکند
اصل 11 درآمد هر ولایت

در خودولایت مصرف خواهد شد و این
اصل 18 حاشیه دارد
اصل 12 اگر بایک فوت پاکشسته
شود رهبری بانظرورای قبایل انتخاب
خواهد شد و این اصل 12 حاشیه دارد
اصل 13 رسیدگی به اموردانش
و علوم و طبابت اگر از خارج از ایران
عالم باشد آورده شود مانع نیست
اصل 14 مکاتبات در خانه ای
نگهداری و کاتبان تاریخ به نگهداری
آنها تعهد دارند
این 14 حاشیه دارد - حاشیه یعنی
ماده و دوره یعنی تبصره
اصل 15 اگر در قوانین تعویضی
باشد باید از قوانین بابلیان قدیم

استفاده شود
اصل 16 کسی حق ندارد نام
کودکان را از اسامی اعراب استفاده
کند برای اینکار دیوانخانه ای
دایره هویت هر شخص در آن ثبت
خواهد شد و در آخر سال 15 روز مانده
به عید نوروز باستان غیر از مواجب
قشون مازاد در خزانه بین رعایا
در هر ولایت تقسیم و در این مقسمات
کسی به کسی اولویت ندارد و تا این
تاریخ هر کس مدیون مرکز است باید
دیون خود را ادا کند این اصل 36
حاشیه دارد
اصل 17 تجارت آزاد کسی بخواهد
از بیرون از ایران تجارت کند

مرکز موظف است سرمایه و وسائل
آن تاجریات تجار را فراهم کند و بعد
از یکسال بگیرد و داین و مدیون مطابق
با کتابت دیوان محاسبه میشود و این
اصل 45 حاشیه دارد که از حواشی
سایر اصول استفاده میشود
اصل 18 در عهده همه ایرانیان است
شرایط شرار عرب را که همان خلیفه
باشد از بیخ بکند و در هر شش ماه
یکبار به تمامی اصول معطله رسیدگی
و خاطی مجازات خواهد شد باید همه
ایرانی در راحتی و آزاد علم پیاموزد
و به حیات خود ادامه دهد نباید کسی
در دوره بابکی شبی را برای فکر فردا
بیخواب ماند

در آخر زرتشت نگهبان مغان ومغان
نگهبان ولایتها وولایتها نگهبان قرات
وهمه نگهبان ایران باد
این گوشه ای از قوانین آنروز بابک
بود که من نتواستم ماده وتبصره
هارابنویسم امیدوارم در کتابی در آینده
بتوانم بطور اکمال به این
امر خطیر دست بزنم
در ایران ما بابک ومازیار و ابومسلم
وستارخان ومصدقها کم نبودونست
امامتاسفانه چشم هم چشمیها
وحسادتها همه رابنوعی مخدوش
کرده اند
بهر حال

وقتی بابک شروع به نهضت کرد کم نبودند مردان زبده تمام تجار آذری هرچه مازاد تجارت بود از روم سلاح خریده به بابک میدادند نوشتند دست کم 30000 هزار مسلح داشت وقتی در بالا گفتیم درگیری بین بغداد و مرو و آذربایجان اوج گرفت مامون 20000 هزار کس به دفع بابک فرستاد کشگر عرب که به نزدیکی کوه‌های میانه امروز رسیدند و به بابک خبرش رسید بابک به همدستی و سرکردگی افشین که نامش خیدر بود و ایرانی پدرش ایرانی و مادرش عرب بود اول بابابک همدستان بودند افشین از دره های

میانہ گذشت وبہ اعراب حملہ کرد
نوشتند از آنہمہ 2500 کس ماند
وآنها ہم تسلیم واسیرشدند افشین
باکلی مال واسرابہ قرہ داغ رسید
بابک پیشانی افشین بوسید
ومجلس بہ شادیش آراست بابک
دروسط صدرمجلس نشسته بود
وخاتون زن جاویدان دریکطرف
وافشین درطرف چپ بہ بادہ خواری
مشغول بودند
زن جاویدان کہ برای احترامش
خاتون میگفتند زن فرہیخته وخیلی
سیاسہ بود بگوش شاہد آنکہ شراب
میداد باخندہ چیزی گفت
واوازسراطاعت تعظیم کرورفت

بعد از مستی یاران یک تنگ شراب
آورد با ظرف مخصوص آن تنگ
هر وقت شراب داشت و به کسی
از او میریختند همه میدانستند که طرف
قابل احترام است خاتون یک پیاله
بزرگ پر کرد بدست خود پیش از بابک
به افشین داد افشین باینکه خیلی
سیاس و سیاستمدار بود باینکه گاه
مشکوک به نظر میرسید اما چون
خاتون شراب میداد به ظن خوب
گرفت پیاله گرفت و یکسره به
سرکشید همه کف زدند
و هورا کشیدند و افشین دید که شراب
بی غل و غش است برای این بلند شد
دست خاتون را بوسید و خاتون از سر

افشین بوسید اما بابک گج شده
بود که بابودن او خاتون شراب
مخصوص به افشین داد چون بابک
خیلی زیرک بود با خنده برخ نیاورد پس
از ساعتی یهو افشین بلند شد
فریاد بدمستی کسید همه ساکت
شدند

فقط خاتون میدانست چه خبر است
حضار با تحیر ساکت بودند ناگاه افشین
لب به سخن گشود آمد در برابر بابک
ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین یا خلیفه
هرگاه دستور دهید من سر بابک را به
حضور میاورم چنانچه قول داده ام
بقولم عمل میکنم حضابا حیرت
اما بابک اشاره کرده همه کف زدند
و بابک با صدای بلند گفت در مجلس
شراب باید مزاح باشد امانگو که در آن
شراب ماده ای قبلا ریخته بود خاتون
که غیر از مستی درون طرف رابه
بیرون میریخت افشین بانوشیدن آن
پیاله هرچه واقعی درد دل داشت بیرون
زد بابک گفت افشین باز مست کردی

به غلالامان گفت افشین رابه
استراحتگاه بیرید منهم میایم ودوزن
رقاص به پیش اتفشین فرستاد
سفارش کرد که تاآمدن من نگذارید
فکرش بجای دیگررود خوب مشغول
کنید وآن کردند بعدازرفتن افشین ابک
که تازه فهمیده بود به حضارگفت
فردا ازروند ورویگرداین بزم کسی به
افشین بگوید دمارازروزگارش درآرم
قبول کردند بلندشد رفت پیش
افشین دید بازنها به خوشی بشی
مشغول است گفت رفیق
زیادنخورپیش سربازان کم
بخورخودمانیکه شدیم هرچه خواستی
مست کن خندیدند

افشین دیگر آن شب وهرچه گفته
از یادش رفت چون چیزی نمیدانست
اورا - خاتون به بابک گفت دیدی آ
داروراجا ویدان از روم آورده بو
هرگاه به کسی ظنین میشد
میخوراند طرف درونش راببرو
میگرد حالا باافشین چه باید کرد گف
تحمل کن تا وقتش برسد کارها
روال خودپیش رفت مامون ازای
شکست سخت در غضب وترس بو
بهر حال دوازده بار لشگر فرستا
باشکست برگشتند واسیر دادند
وافشین به بابک گفت اجازه بده م
به پیش خلیفه روم خودم راجا کن
بینم چه میشود بابک گفت اگر صلا

میدانی باشد برواما خیلی مواظ
باش بهرطریق افشین رفت بعدازسه
ماه ازرفتن افشین گذشت خبر
نشد تااینکه روزی دیدند مقدارزیاد
شترباباروبنه واردمنطقه بابک شد
نگو که اموالی ازیمن قراربود به
دارالحکومه برود افشین بادادن وعد
وعید زاد به سوی بابک فرستاد
وبعدمعلوم شد که خلیفه خبرداشت
بهرحال تا سال 218 پشت سره
لشگرازبغداد وخراسان میامد شکست
خورده اسیرمیشدند وبابک باگرفته
نقدینه طلا بعضی گروگانهار
آزادمیکرد امانوشتند 25500
هزارازاعراب راکشت یعنی وقت

بابک اسیر شد معتصم از جلاد ها
بابک پرسید چه قدر کشته اید گفت
ماده نفر بودیم منکه کمتر از دیگر
گرددن زدم 20000 هزار نفر میشد
ما چون نمیتوانیم در سایت ریز جریا
را بنویسیم به سرفصلها اشاره میکند
تامامون مرد معتصم عباسی بجا
اونشست مامون مقداری ملاحظ
کار بود و با ایرانیان بانر می حرکت
میکرد اما معتصم فقط به زن و شرا
فکر میکرد افشین بهاوگفت برا
اینکه نظر بابک را جلب کنم اجاز
بدهید به پیشش رفته تا چاره بیند
خلیفه قبول کرد و به افشین درج
فرمانده لشگری داد اما برای

جاسوس گذاشته بود معلوم میشو
افشین درخیال خود جاسوس دوجانبه
بود اما نمیدانست که هر دو طرف
میدانند بابک خیال میکرد خلیف
و خلیفه هم خیال میکرد بابک گو
افشین رامیخورد ای
رویکرد و روندا فشین بود افشین به پی
بابک آمد بابک از بابت اموال مرسل
تشکر کرد پس از دو ماه در پیش باب
دوباره به بغداد رفت این بار افشین ب
خوش خدمتی دیگری به بابک وقتیک
7 نفر دختر و زرا بادهتر معتصم که ب
شکار و گردش رفتند افشین به 2
نفر از معتمدین خود که خلیف
نمیشناخت کلی طلا داد گفت دخترا

راشبانه از شکارگاه دزدیده به پی
بابک ببرید در آنجا بمانید اگر بابک
جایزه داد گرفته نهانی برگردید
تا خلیفه نداند اگر خواستید بمانید
خودتان شب دوم که دختره
مشغول خواب بودند آن بیس
نفر آمدند رویشان پوشیده بهر طری
ممکن دختران را دزدیده به ایرا
رفتند پس از 17 روزه بابک رسیدن
بابک بآیدند این منظره خیلی ناراحت
اما شاد شد از غیرت خود و حیلۀ افشید
ناراحت اما از اینکه دختر خلیفه رادی
خوشحال شد پس از 14 روز شبی ز
افشین گفت با این دختران چه خواه
کرد گفت نمیدانم گفت دختر خلیف

بزنی بگروبقیه رابه سران بده بار
بادخترخلیفه ریحانه صحبت کرد دیر
راضی است بهرحال اورابه عقداور
ازآنطرف افشین به معتصم گفت ایر
کارکارجاسوسان بابک است خلیف
24000 هزارلشگرفرستاد ایر
درسال 221 بود اماافشی
راسرکرده کرد افشین چون ازباب
ازحسادت دل خوشی نداشت ایر
بارتصمیم نامردی گرفت لشگرعر
تابه حدودبابک رسید جنگ درگرف
کلی ازلشگربابک وافشین کشت
شدند بطوریکه هر دو مستاصل شدند
ازخلیفه هرچه آذوقه فرستاده میشد
مازیاردرحوالی قزوین میکشد

واموال رامیبرد ازاین طرف سربازا
بابک خسته بودند تازمستان رسید
بابک بقیه لشگررا به خانه هایشا
فرستاد که درزمستان افشید
نمیتواند به ماحمله کند وآنطوره
شد دراویل بهاربابک سفار
کردهمه بیایند اما عده ای کمی آمدن
وافشین ازاین موضوع باخبرشد
در45 روزبهاربابک به جنگل مشورف
وگفت لشگردرکوه بذواردوزند
ازآنطرف افشین ازطریق جاسوسا
دربین لشگربابک هوانداخت ک
عنقریب ازسامرالشگربرسد
روزبعد کلی لشگررسید اما بار
دوهزارنفریشترنداشت

در آخر چون کار به بابک تنگ شد برای
آرایش دوباره لشکر هزار نفر به اطراف
فرستاد تالشگرتهیه کنند از این طرف
همیشه در کنار بزرگان عده ای در لباس
خودی اهل حسد هستند و بابک از این
مستثنی نبود و خودش هم
بعد از فرستادن کسان به اطراف گفت
به شکار بروم تا مقداری نیرو بگیرم
وقتی داخل شکارگاه مشوشد برای
گرفتن نان ارروستائی برادرش
رافرستاد و پسرش مشغول جنگ
با افشین بود در آخر افشین دو پسر بابک
را به اسارت گرفت کسی را به بابک
فرستاد و گفت پسرانت اسیرند بیا
آشتی کنیم بابک از این خبر ناراحت

شد اما گردن به افشین کج نکرد
افشین چون سیاس بود نامه فرستاد
از خلیفه بامهر و موم امان نامه به بابک
خواست خلیفه هم بامهر و موم امان
نامه نوشت که اگر بابک تسلیم شود
تمام کسان او در امانند امان نامه
رسید افشین به پسر بابک گفت این
امان نامه را به بابک ببرد پسر گفت
من نمیخواهم مرابکش چون به بابک
وارد شوم مرا خواهد کشت که
چرا اسیر شدم اگر اسیر شدم خودم
رابکشم افشین یک از یاران بابک
راتطمیع کرد بنام سهل ابن سنباط
گفت این امان نامه رابریگویا با هم
دوستیم مذاکره کنیم بابک برای اینکه

پسرانش را آزاد کند قبول کرد که
گفتگو کنند افشین به قرارگاه آمد
از پشت تپه ای صدازد من افشینم
بیابالا بابک رفت بالای تپه دید افشین
با چند نفر است رفت پائین تانشت
سهل که دوست بابک بود گفت
ناراحت نباش صحبت کن بابک
مشغول مذاکره بود ناگه از پشت تپه
لشگر افشین هجوم آورد بابک
را محاصره کرد بابک دست
برد خنجر را در آورد که خودکشی کند
افشین دستش را گرفت گفت هر اس
مکن به لشگر گفت دور شوید
لشگر دور شد افشین گفت برو خانه
سهل استراحت کن تا من بیندیشم

صبح تور نخواهم دید بابک گول خورد
که اگر افشین خائن بود
لشگر را دور نمی‌کرد شب در سر سفره
به سهل گفت چه باید کرد گفت یادت
هست امیر روزی به سفره
تو وارد شدم بمن گفتی تور تچه شده
که بامن غذا بخوری برو بیرون گفت
راست است گفت هیچی راحت باشد
رختخواب انداخت و خودش مسلح دم
در ایستاد گفت امیر راحت باشد من
نمی‌خواهم بابک به رختخواب رفت
اما گویند در عمرش لخت نشده بود
نمیدانم چرا آنشب لخت شد به
رختخواب رفت سهل تا دید در خواب
است یواشکی بند به پاهای بابک زد

تاییدارش شد گفت میخواهم از افشین
چیزی بگیرم والا پایت بسته است
دستان بابک را زنجیرزد با صدای
بلندگفت عقاب پرید تا این را گفت
افشین باچهل نفر وارد شد بابک
رادست وپابسته بردند ما بابک گفت
من پهلوام نمیشود بدون لباس بروم
افشین با احتیاط کامل گذاشت بابک
لباس به تن کرد بابک و برادرش
عبدالله را با بقیه کسان و با خانواده
بابک اسیر کرده به سامرا فرستادند
وافشین گفت امان نامه
را در سامرا اجرا میکنم از آنطرف خلیفه
خبر رسیدن بابک را شنید گفت
شهر را آزین بستند و یک فیل بزرگ که

از هندوستان برای معتصم آورده
بودند بزرگ کرده و بابک شتر بزرگ
کرده فرستاد به افشین گفت بابک
راسوار فیل و برادرش راسوار شتر کن
وارد شهر کن بابک تافیل و شتر آذینی
را دیدند پرسید این چه مانوری است
افشین گفت خلیفه امان داده گفته
با احترام وارد شوید و خلیفه
دستور داده بود لشگر عرب از دو طرف
صف کشیده در بندی درست شده
بود که بابک و یارانش را از بین
لشگر ببرند و مردم که اسم بابک
را شنیده بودند بخاطر اینکه کافر است
هورا مرتدی میکشیدند اما زنان
تاهیکل و ارسته و قد بلند ابک را میدیدند

بخودشان میگفتند عجب جوانی حق
دارد رعشه به بدن خلیفه بیندازد
بهر حال بابک رابا دبدبه
واردتالار عمومی کردند افشین به
خلیفه گفت دستانش رابازکنم ؟ گفت
نه گفت مگرامان ندادید گفت ازاین
کارها زیاد میشود روبه بابک کرد گفت
وصیت کن گفت ندارم گفت چه
میخواهی برآورده بکنم گفت خلیفه
چند نفر دراین تالار مسلح داری که
مرا مینگرند گفت کمش
دو هزار نفر گفت میگوئی چیزی
بخوادم گفت آری گفت دستانم
رابازکن ویک شمشیر بده همین گفت
مگر زورت میشود گفت امتحان

ضرر ندارد گفت راست میگوئی
زنجیر دستت را باز کن همه نوشتند که
چون اعراب بابک را کافر میپنداشتند
بابک از ته دل نعره کشید که رنگها
پرید با یک یا علی زنجیرها را پاره کرد
خلیفه دست بدست زد تیراندازها
مجال حرکت ندادند مثل خار پشت
همه جایش تیر بود باز به طرف افشین
دوید کم مانده بود یقه اش را بگیرد
پایش لغزید افتاد ریختند گرفتند یکی
یک شمشیر زد دست راستش افتاد
باز دست چپ دست بریده را برداشت
خونش را به صورت مالید گفت
مرد باید سرخ روبمیرد دستانش
را بریدند پاهایش را مثلله کردند

میگویند باز خنده در لب داشت اما
پسرش را آوردند در پیش چشمش
گشتند چشمانش را بست سرش
را جدا کرده به دارسامرا آویختن که آن
محل راهنوز بابکیه گویند ما خدمتطلب
- حبیب السیر - منتظم ناصری -
سیر السعاده - آزادگان نمیرند -
و غیره اگر از مطالب پس و پیش باشد
اشکال از من است که چند روزه
نوشته ام شاید یادم رفته است
ببینید این خلاصه ای از حالات بابک
بود مسئله این است که بزرگان
بیخودی برگ نیستند تاوان دادند لیث
صفاری - خسرو - اسفندیار - تهمتن -
مصدق - ستارخان - مازیار - سخن این

است که مردانگی و وطن پرستی یک
اصل است که همه کس نخواهد
فهمید

همیشه دنیا جای دنائت است
و طرفدار دنی و شرور اکنون اگر نگاه
کنید احمدی تژاد از ناموسش مایه
میگذارد و این همه خون کودک
و پیرو جوان میریزد تا چهار سال بگویند
رئیس است شما این زیاده‌ها را مذمت
نکنید کسانی که بنام دین خیانت
در و نیشان را بروز میدهند امروزها
دیده میشود آخوند در سر علامت
پیغمبر ص خود را جانشین پیغمبر ص
میدانند اما بخاطر چند روز دست
بوسی جواز خون ریختن میدهد دقت

کنید 30 سال پیش انهمه کشته
بخاطر یک روحانی دادیم که حکومتی
بیاید تاحق از ناحق تفکیک شود
اگر شما شاه راندیدید پیرسید ماشاه
راساقط کردیم چون در بعضی ادارات
رشوه بود حالا چی ؟ به علی ع قسم
امروز هزار بار بدتر از زمان شاه هم
خیانت هست وهم جنایت قبل
از یکسال آخر شاه فقط یکنفر اعدام
شده بود وغیر از او کسی کشته واعدام
نشده بود حالا چی ؟ از وقتیکه این
حکومت روی کار آمد جنایتی نمانده
که بدتر از بنی امیه و بنی عباس کردند

تکمیل داستان

دراول بابک افشین و مازیار قهرمان
بیرمازندران در یک جبهه بودند هر سه
مخالف بودن ایران در دست عرب بود
اما این دوستی او آخر عمر بابک بود

مازیار ابن قارن یکی از شهزادگان
مازندران از او ان کودکی در فکر جنبشی
بر علیه خلفا بود اما کار بجائی نمیبرد پس
از فوت پدرش که والی خلیفه در شمال
و طبرستان بود کار را با زرنگی بدست
گرفت و با والی خراسان که طاهری بود
قطع رابطه کرد تا نتواند خبر مازیار را به

بغداد بفرستد و در زمان مامون به
بغداد رفت از خلیفه حکم تام الاختیاری
گرفت بعد از روستائیان و جوانمردان
دلجوئی کرد همه را با خود هماهنگ کرد
اما کم و بیش آدمهای خلیفه در راس
کارها بودند زیر نظر مازیار روزی شخصی
بنام غانم ابن خالد به زن یکی
از کشاورزان که ماه منیر بود و خیلی
صاحب جمال بانیرنگ تجاوز کرد شوهر زن
به مازیار وارد شد و با گریه حال زنش
و غانم را گفت مازیار غانم را خواست چون
غانم صاحب منصب بود در پیش
مازیار مقداری هم طلبکار شد بدین معنی
که خوب کار میکنم خودم میدانم
مازیار بفور خنجر از کمر برداشت روی قلب
غانم که در آن سر اطاق بود نشانده غانم
در دم جان سپرد دوستان غانم به خلیفه

گزارش بردند و خلیفه تویخ نامه نوشت
که عرب هرکاری کند شماحق تعرض
ندارید برسیدن آن نامه مازیار که قبلا پیش
بینی کرده بود فرمان داد هر جا عرب
دیدید بکشید اعراب که هر کدام بلائی به
سر شمالی آورده بود باین فرمان در 17
روز عربی در مازندران پیدانشد و هر کس
هم فرار کرد جان بسالم برد انقلاب
مازیار شروع شد ناگفته نماند برخلاف
بعضی گوینده ها که شمالی دست به
شمشیر نیست و فلان هر زمان تعرضاتی
به شمال شده شمالی از غیرت خود دفاع
کرده مازیار و کوچک خان و غیره شمالی
در موقع جماعت کارکنی هستند (شمالی
کاردان است اما اتحاد ندارد) فرق بین
بابک و مازیار این بود که لشگریان بابک
تاکشته شدن عقب نشینی نمیکرد

مگرباک بگوید اما اطرافیان
مازیار غیر از جنگجویانش در سختی کار را به
دشمن میدادند بهر حال مازیار که آماده
حمله بود فرمان نامه نوشت که هر کس
بباید باید قیدز نو فرزند را بزند بزرگان
شمال که سرمایه داران تشگیل میداد
متحد نبودند مجبور بودند به جنگ - راحت
طلب بودند مازیار چندین حمله کرد و پیش
برد لذاشبی را مازیار برای آماده کردن
لشگر برای حمله در خانه یکی از سران
بود میزبان خادمش را فرستاد تا
در لشگرگاه دشمن گفت که مازیار با ده
نفر در خانه من است و تا سحر خواهد ماند
نیمه شب که مازیار در استراحت بود حمله
کردند یاران و خودش را دستگیر کردند به
خلیفه فرستادند و معتصم او را در منار باک
به دار آویخت اگر میزبان مازیار را فروخته

بود کاراعراب از طبرستان تا خراسان
واصفهان تمام بود اما افسوس میزبان
خیانت کرد آن قهرمان ملی رافروخت
اما پس از چندی از جوانان شمال با حمله
شبانه تمام خود و خانواده فرسوده
مازیار را قتل عام کردند قیام مازیار تقریباً
اواخر حکومت بابک بود

اما وقتی افشین بابک رافروخت کلی
اموال بدست آورد ولی مکافات نگذاشت
روزی که غرامت و مالیات از مصر به
سامرامیرفت افشین سر راه به آنها
گرفت همه را غارت کرد وقتی خلیفه

سؤال کرد افشین گفت من که در خدمت شما بودم و راست میگفت غارتیان کسان افشین بودند خودش در پیش خلیفه بود وقتی رئیس غارتیان را گرفتند در پیش خلیفه اعتراف کرد که بدستور افشین بود افشین را دستگیر به زندان دادند در زندان شبی یکی از محبوسین که ایرانی بود و افشین خوابیده بود افشین را خفه کرد سحرزندانان بدن افشین را بادستور خلیفه بدار آویخت بروایتی خلیفه از قبل میانه بابک و افشین را میدانست و دل خوشی نداشت بهمین بهانه اموال مصر دستور داد افشین را هم در کنار چوبه دار بابک و مازیار بدار آویختند

ابن طاهر والی خراسان با همه دشمنی بابابک و مازیار گفته بود ما اینهارا بیدین

خواندیم اما این دوجوان مرد تاریخ
رابخودبه تحسین واداشتند کاش منهم
یکی ازاینهامیشدم این سرگذشت
وسرنوشت البته بطوراختصاربود والا
کتاپیکه به بابک ومازیارخواهم نوشت
اگر عمری باشد درآن مفصلا خواهیم
پرداخت کاش امروزهم دست اندرکاران
ما یک جوغیرت بابکی ومازیاری
میداشتند تاایران را ازدست نسل اعراب
که همین آخوندهاهستند نجات میداد